

تحليل گفتمان نخبگان سياسي-علمي و روشنفکران ايراني درباره علوم جديد

(از تاسيس دارالفنون تا تاسيس دانشگاه تهران)

(۱۳۱۳-۱۲۶۷)

استاد راهنما: دکتر مسعود گلچين

استاد مشاور: دکتر ابراهيم توفيق

اساتيد داور: دکتر مقصود فراستخواه و دکتر حسين سراجزاده

دانشجو: زهره خورسندی

دانشگاه تربيت معلم تهران

تابستان ۸۹

قدردانی

پیش از همه و بیش از همه انجام این تحقیق را مدیون استاد عزیزم جناب آقای دکتر ابراهیم توفیق هستم. در حالی که با هر کس اشتغالات ذهنی‌ام را درمیان می‌گذاشتم، موضوع را بلندپروازانه و خارج از توان من می‌یافت، او نه تنها مایوسم نکرد، بلکه سوژه مرا از آسمان‌ها به زمین آورد و راه را نشانم داد و سرمایه غنی فکری‌اش را سخاوتمندانه در اختیارم گذاشت. باید از پدر نازنین و مادر عزیزتر از جانم تشکر کنم که فرزند سربه‌هوا و بی‌مسئولیت خود را تحمل کردند و محیطی آرام برای مطالعه و تحصیل برایم فراهم کردند و در تمام لحظاتی که من تنها مشغول خود بودم مراقبم بودند و فداکاری و محبت آنها از جمله مفاهیمی است که هیچ کلمه‌ای تاب تحمل معنای آنها را نمی‌آورد.

همچنین قدردان زحمات استاد گرانقدرم آقای دکتر مسعود گلچین هستم، برای همراهی دلسوزانه در راهی که چندان مورد پسند ایشان نبود. و از همدلی و صمیمیت خانم دکتر فاطمه جواهری که جواهری قیمتی در میان تمام اساتید دانشگاه تربیت معلم هستند، از استاد گرامی‌ام جناب آقای دکتر یزدانی که بی‌مزد و منت راهنمایی‌ام کرد و منابع تاریخی ارزشمندی را در اختیارم گذاشت، از آقای قاسمیان مدیر انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد که به‌جای ریاست از او صداقت و رفاقت دیده‌ام، از جناب مهدی شریفی که می‌دانم همیشه می‌توانم روی همدلی و کمکش حساب کنم، از آقای محمد کشتگر که مشفقانه توضیحاتم را شنید و آنها را به‌محک دانسته‌های تاریخی خویش زد، و بالاخره از برادر مهربانم احسان و خواهر محبوبم سارا سپاسگزارم.

فهرست مطالب

۵	فصل اول کلیات
۶	چکیده
۷	۱. طرح مساله
۸	۲. ضرورت پژوهش
۱۳	۳. اهداف پژوهش
۱۵	۴. پیش فرض های پژوهش
۱۷	۵. پرسش های پژوهش
۱۸	۶. تعریف برخی از مفاهیم
۲۲	۷. مروری بر شرایط تاریخی دوره پنجاه ساله
۲۲	۷-۱. نخستین رویارویی ها با غرب
۲۵	۷-۲. شرایط اجتماعی ایران در آغاز دوره قاجاریه
۲۶	۷-۳. شکل گیری طبقه روشنفکر
۲۸	۷-۴. روشنفکران مطرح
۳۰	۷-۵. تاسیس دارالفنون
۳۲	۷-۶. مدرسه علوم سیاسی
۳۴	۷-۷. وقایع دوران مشروطه
۳۶	۷-۸. شکست مشروطه و آغاز حکومت رضاشاه
۴۱	۷-۹. اصلاحات در دوران رضاشاه
۴۲	۷-۱۰. تاسیس دانشگاه تهران
۴۵	فصل دوم ادبیات تحقیق و چارچوب نظری
۴۶	۱. مرور ادبیات تحقیق
۵۵	ارزیابی و نتیجه گیری
۵۷	۲. چارچوب نظری
۵۹	۲-۱. گفتمان
۶۳	۲-۲. نظریه پسااستعماری
۷۳	۲-۴. برخورد شرق با غرب
۷۶	۲-۵. تجربه ما از علم جدید
۷۹	۲-۶. دیرینه شناسی دانش فوکو
۸۵	۳. نتیجه گیری
۸۹	فصل سوم روش تحقیق
۹۰	۱. تعریف تحلیل گفتمان
۹۴	۲. هدف های تحلیل گفتمان
۹۶	۳. طبقه بندی پژوهشگران تحلیل گفتمان
۱۰۳	۴. روش شناسی تحلیل گفتمان
۱۰۶	۵. مراحل انجام کار
۱۰۷	۵-۱. انتخاب مقطع تاریخی

۱۰۷.....	۵-۲. انتخاب نمونه
۱۱۳.....	۵-۳. تحلیل گفتمان
۱۱۶.....	فصل چهارم یافته‌ها.....
۱۱۸.....	۱. میرزا ملکم‌خان
۱۳۲.....	۲. جمال‌الدین اسدآبادی
۱۵۱.....	۳. میرزا آقاخان کرمانی
۱۷۱.....	۴. یحیی دولت‌آبادی
۱۸۵.....	۵. محمدعلی فروغی
۲۰۱.....	۶. عیسی صدیق‌اعلم
۲۱۱.....	فصل پنجم تحلیل نهایی.....
۲۱۲.....	۱. تحلیل نهایی
۲۱۵.....	۱-۱. سیر تحول گفتمان
۲۲۳.....	۱-۲. رابطه دانش و قدرت
۲۲۴.....	۱-۳. پرسش از مبانی علوم جدید
۲۲۸.....	۱-۴. نسبت علوم سنتی به علوم جدید
۲۳۱.....	۱-۵. علوم انسانی
۲۳۳.....	۲. پیشنهادات
۲۳۶.....	منابع.....
۲۴۰.....	پیوست ۱. جدول مهمترین وقایع دوره تاریخی مورد نظر
۲۴۲.....	پیوست ۲. اسامی تاثیرگذارترین روشنفکران دوره پنجاه ساله
۲۴۴.....	پیوست ۳. ملکم‌خان
۲۵۳.....	پیوست ۴. جمال‌الدین اسدآبادی
۲۶۶.....	پیوست ۵. میرزا آقاخان کرمانی
۲۷۲.....	پیوست ۶. یحیی دولت‌آبادی
۲۸۲.....	پیوست ۷. محمدعلی فروغی
۲۹۰.....	پیوست ۸. عیسی صدیق‌اعلم
۲۹۳.....	Abstract.....

فصل اول

کلیات

چکیده

هدف از انجام تحقیق حاضر بررسی ریشه مشکلات نهاد علم در ایران امروز با رجوع به مقطع تاریخی ورود علم به ایران و تلاش جهت فهم نگرش روشنفکران این دوره نسبت به پدیده جدیدالورود علم؛ با روش تحلیل گفتمان و با استفاده از نظریه پسااستعماری است.

در سال‌هایی که در اثر مواجهه گسترده با غرب و احساس ناتوانی از مقابله با آن، ایده ضرورت متمدن‌شدن و اخذ علوم جدید در ایران شکل گرفته و به دنبال آن تصمیم به تاسیس مراکز آموزش عالی به سبک غربی گرفته می‌شود، گفتمانی شکل می‌گیرد که بر مسیر آینده تحول نهاد علم تاثیر گذاشته و بسیاری از عناصر آن تا به امروز حفظ شده‌اند.

از میان روشنفکران تاثیرگذار در این دوره، روشنفکران زیر انتخاب شده و آثار آنها جهت یافتن پاراگراف‌هایی که در آنها مستقیماً به علم جدید اشاره شده است، مورد بررسی قرار گرفت: ملک‌خان، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاآقاخان کرمانی، یحیی دولت‌آبادی، محمدعلی فروغی و عیسی صدیق‌اعلم

نتایج به دست آمده از این تحقیق نشان می‌دهد، شیوه مواجهه اولیه با این پدیده و ایدئولوژی شکل گرفته، روشنفکران را به سمتی سوق می‌دهد که درباره مبانی علوم جدید و نسبتی که این علوم می‌تواند با علوم سنتی برقرار کند، سکوت شد. همچنین توجه به برخی علوم و به حاشیه رانده شدن برخی دیگر سویی‌ایی ایدئولوژیک داشته و در مورد علوم انسانی باید گفت که اساساً شناخت انسان موضوع شناخت قرار نگرفته و نحوه نگرش در این دوره نسبت به اهداف و وظایف علوم انسانی، سبب عدم شکل‌گیری این علوم در این مقطع شد.

کلمات کلیدی: گفتمان روشنفکران، علوم جدید، علوم سنتی، نظریه پسااستعماری، دیرینه‌شناسی فوکو، علوم انسانی.

۱. طرح مساله

مواجهه ایرانیان با مدرنیته و چگونگی دریافت عناصر و مقولات فکری جدید و یا مقاومت در برابر آنها موضوعی است که در سال‌های اخیر بسیار بدان پرداخته شده است و این امر نشان از وجود مساله‌ای در ذهن فرد ایرانی درباره ماهیت دوران جدید و مختصات فکری و فرهنگی «خود» در برابر شرایط پیرامون اوست. «توجه به گذشته نزدیک و تامل درباره آن در واقع کوششی است برای دریافت علل احتمالی پیدایش وضع کنونی، اعم از اینکه این کوشش آگاهانه یا ناآگاهانه باشد و این خود دلیل بر بروز نوعی نگرانی انکارناپذیر از وضع موجود زندگانی است. توجهی که تاریخ‌دانان در سال‌های اخیر به تاریخ صد و اندی سال اخیر پیدا کرده‌اند، به خودی خود حائز اهمیت است و به معنایی دلالت بر مرحله‌ای از خودآگاهی ما از وضع کنونی می‌کند.» (مجتهدی، ۱۳۷۹: ۱۵۵) فهم تجربه فرد ایرانی از مدرنیته و هر آن چیزی که دنیای جدید به او عرضه می‌دارد، به فهم چگونگی برساخته شدن دنیای فکری او یاری خواهد رساند.

علم مدرن یکی از این مقولات است که نحوه مواجهه فرد ایرانی با آن و پیامدهای این نوع درگیر شدن با موضوع، مساله پژوهش حاضر است. از داده‌های تاریخی دریافته‌ایم که از حدود ۱۵۰ سال پیش، پس از اولین تماس‌های گسترده ایرانیان با تمدن غرب و به‌ویژه پس از شکست‌های ایران از روسیه، و در پاسخ به سؤال از علل عقب‌ماندگی ما، ایده تشکیل نهادهای آموزشی مدرن در ذهن سیاستمداران و روشنفکران ایرانی شکل گرفت و بدین منظور مراکز آموزشی مختلف تاسیس گردید تا به تربیت نیروی متخصص و دانشمند بپردازد. آموزش علوم مدرن در ایران در پاسخ به نیاز تاریخی جهت تجهیز ایران در مقابل بیگانگان و در واقع به‌عنوان ابزاری جهت جبران احساس عقب‌ماندگی متولد شد. ورود این پدیده به همراه سایر پدیده‌های مدرن به ایران، موجب تغییرات اجتماعی گسترده‌ای گردید. بنا به تعریف، «تغییر اجتماعی عبارت است از تغییری قابل رویت در طول زمان به‌صورتی که موقتی و کم دوام نباشد، بر روی ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر گذارد و جریان تاریخ آنرا دگرگون نماید.» (گی‌روشه، ۱۳۶۶: ۳۰)

در جریان یک تغییر اجتماعی، به مجموعه‌ای از فعالیت‌های افراد یک جامعه که تغییرات اجتماعی را به حرکت درآورده، تشدید و یا کند می‌کنند و یا حتی مانع روی دادن آن می‌شوند، کنش تاریخی گفته می‌شود. «به‌ندرت اتفاق می‌افتد که تمام افراد یک جامعه در کنش تاریخی نقش داشته باشند و اغلب، افراد، گروه‌ها و یا دستجات در کنش تاریخی نقش دارند و فعالانه در یک لحظه معین در جهت‌گیری

یک جامعه موثر واقع شده و تاریخ را رقم می‌زنند. اشخاص و گروه‌هایی که تغییر را وارد می‌کنند، از آن استقبال می‌کنند و یا با آن به مخالفت برمی‌خیزند، کارگزاران تغییر هستند. کنش این افراد خاصیت کنش تاریخی را دارد، یعنی کنش آنها از هدف‌ها، تمایلات، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌هایی نشأت می‌گیرد که بر آینده جامعه اثر می‌گذارد.» (همان: ۳۱)

«نخبگان اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تاثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا به وسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای موثر واقع می‌شوند.» (همان: ۱۲۱)

می‌توان کنشگران تاریخی دخیل در مساله ورود علم جدید را به سه دسته تقسیم نمود: نخبگان سیاسی، که در تصمیم‌گیری‌های حکومتی دخالت داشتند و تاسیس نهادهای آموزشی مدرن را تسریع کرده و یا مانع شدند؛ نخبگان علمی که جزو آموزش‌دیدگان و یا آموزش‌دهندگان علم جدید بودند؛ و روشنفکران، که منتقد شرایط اجتماعی و خواهان اصلاح وضع موجود بودند و البته ممکن است فردی جزو هر سه دسته باشد. اینان اولین صورت‌بندی‌های مساله و پاسخ‌های آنها فراهم کردند.

اگر بتوان به تقریب لحظات آغازین شکل‌گیری نهاد علم در شکل کنونی‌اش در ایران را تا تاسیس دارالفنون عقب برد، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که نحوه نگرش نخبگان سیاسی - علمی و روشنفکران ایرانی نسبت به پدیده جدید علم مدرن چه بوده است و اینان در باب علوم جدید و نسبتی که این علوم می‌توانست با علوم سنتی برقرار کند چگونه می‌اندیشیدند؟ انتظارشان از علم جدید و توقعشان از موسسات آموزش عالی به سبک غربی چه بوده است؟ و گفتمان شکل‌گرفته درباره علم، تحت تاثیر چه بافت اجتماعی و سیاسی قرار داشته است. با تلاش جهت روشن نمودن فضای گفتمانی این دوره، که بر مسیر آینده گفتمان علم در ایران اثر گذاشته است، شاید بتوان گامی در جهت ریشه‌یابی مشکلاتی که در حال حاضر نهاد علم با آن دست به گریبان است برداشت. اما جایگاه کنونی این نهاد و وضعیت آن نزد صاحب‌نظران و اندیشمندان به چه صورت است؟

۲. ضرورت پژوهش

پس از گذشت ۱۲۰ سال از تاسیس اولین مرکز دانشگاهی و در مقطعی که سخن از جنبش نرم‌افزاری و استقلال علمی کشور می‌رود، این نهاد با مشکلات فراوانی روبروست و ناتوان از ایفای نقشی است که برای آن خلق شده است و ثمره تلاش‌ها و هزینه‌های فراوان نظام علمی برای کشور ما، چیزی جز تولید مدارک دانشگاهی و سیل فارغ‌التحصیلان جویای کار و نخبگان مهاجر به‌دیگر کشورها نبوده است. بدین جهت بررسی موقعیت کنونی نهاد علم در کشورمان و معضلات و مشکلات فراروی آن به‌منظور رسیدن به اهداف این نهاد امری ضروری است.

مسئله‌دار بودن نهاد علم در ایران را می‌توان با ارائه فکت‌های عینی بسیار ثابت نمود، همچنین می‌توان اظهارنظرهای متفکرین و دانشمندان ایرانی و یا اظهار نگرانی نخبگان سیاسی را در این باره نقل کرد. در زیر تنها به برخی از این اظهار نظرها می‌پردازیم، تا تأییدی باشد بر لزوم پرداختن به مسئله نهاد علم در ایران. در گفته‌های تمامی کسانی که از زوایای مختلف وضعیت علم و علل و موانع رشد علمی در ایران را مورد بررسی قرار داده و راه حل‌هایی ارائه داده‌اند، علی‌رغم تفاوت در زاویه نگرش به موضوع، یک نکته مشترک وجود دارد و آن وجود مشکلات فراوان فراروی این نهاد و لزوم پرداختن به آنهاست. برخی مانند مقصود فراستخواه با بررسی تاریخ تحول آموزش عالی در ایران بر این نظر است که: «علم‌گرایی در ایران مجبور بود مراحل اولیه تکوین خود را در قرن نوزده در میان آتش و خون و کشمکش و تکفیر و تشنج و ناامنی و نابسامانی و هرج و مرج و انواع واگرایی‌های سیاسی طی کند.» (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۲۰۱) و حوادث تاریخی آن دوره را مولد هزینه‌ها و مشکلات نهاد علم در مسیر تحولش دانسته است. برخی نیز مشکل را در مدل توسعه بیرونی دیده‌اند:

«ناهنجاری نهاد علم نتیجه اجرای مدل توسعه بیرونی است. فرآیند مدرنیزاسیون در جوامع غربی، از درون خود آن جوامع و متناسب با فرهنگ آن، آنها در مدت زمانی طولانی و بسیار آهسته طی شده است. اما در سیاست توسعه بیرونی در کشورهای جهان سوم، عناصر مدرن از بیرون از جامعه به صورت عناصر نامتناسب با آن، به سرعت به درون آن رخنه می‌کنند، با این امید که این کشورها نیز مانند کشورهای غربی شوند. اما در اثر این روند نظام اجتماعی این کشورها از هم خواهد پاشید و کارکرد سنتی آنها کاهش خواهد یافت. و این یک توسعه واقعی نیست چرا که کشورهای غربی همواره آخرین حلقه و مرحله زنجیره تولید خود، یعنی کالای قابل مصرف را به جهان سوم صادر می‌کنند و هرگز تمام مراحل تولید، یعنی زمینه‌های فکری، علمی و فرهنگی لازم را در اختیار آنها نمی‌گذارند. در عین حال در این کشورها در اثر اجرای برنامه‌های توسعه، نابرابری افزایش یافته و در نتیجه کوشش برای دستیابی به منابع مادی بیشتر می‌شود و تحصیلات نیز به وسیله‌ایی برای کسب درآمد بیشتر و ارتقاء به طبقات بالاتر تبدیل می‌گردد و مدرک علمی، یک وسیله مهم برای کسب پرستیژ و ارزش‌های اجتماعی و دستیابی به مقامات بالاتر می‌شود و این امر مانع مهمی برای رشد واقعی علمی کشور است. بنابراین مشکل ما در علم و دانشگاه در آن است که هر کسی وارد دانشگاه می‌شود، چه دانشجو و چه استاد، به ندرت برای علم و بیشتر برای فخر است. عشق و علاقه علمی در این مدل توسعه جایی ندارد.» (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۶۳)

«یکی از وجوه مهم ایدئولوژی توسعه عبارت است از اهمیت زیاد دادن به نقش علم و فن در تحقق بخشیدن به پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی و به‌طور کلی توسعه. به عبارت دیگر فروکاستن امر توسعه به یک موضوع صرفاً فنی و علمی. این اندیشه فنی یا تکنوکراتیک خود یک پدیده وارداتی از تمدن

صنعتی جدید است، اما آنچه جالب توجه و حتی حیرت‌انگیز می‌نماید نفوذ و شیوع این اندیشه در جوامع توسعه‌نیافته و غیر صنعتی معاصر از جمله کشور ماست. اندیشه تکنوکراتیک یا مهندسی اجتماعی یکی از نسخه‌های جدید تفکر دولت‌مدار است، تفکری که مدعی است روابط اقتصادی- اجتماعی جامعه را می‌توان به‌نحو مطلوبی، براساس اداره و علم آگاهانه انسان، سامان داد. خصلت برجسته اندیشه تکنوکراتیک تاکید آن بر جنبه فنی و روابط بین انسان‌ها در نظام اجتماعی معاصر است. برخلاف ادعای اقتصاد کلاسیک، تخصیص مطلوب منابع و افزایش ثروت در جامعه با اتکاء به عملکرد سیستم قیمت‌ها در بازار آزاد حاصل نمی‌شود، بلکه دولت باید با دخالت و هدایت مستقیم خود، از طریق مدیران و کارشناسان فنی (تکنوکراتیک)، جامعه را در جهت بهترین شیوه استفاده از منابع و هدف‌های رفاه عمومی و پیشرفت اقتصادی سوق دهد. این طرز فکر که طی سال‌های بین دو جنگ جهانی و دو دهه پس از جنگ شیوع فوق‌العاده‌ای در جوامع صنعتی غربی پیدا کرد، در انتقال به کشورهای توسعه‌نیافته، تبدیل به یکی از مولفه‌های ایدئولوژی توسعه گردید.» (غنی‌نژاد، ۱۳۷۵: ۱۹۷)

«این نکته از لحاظ معرفت‌شناختی اهمیت زیادی دارد؛ انسان امروزی، به‌خصوص انسان جوامع صنعتی، کاملاً به‌محدودیت دانش خود در عرصه تمامی علوم، از فیزیک و بیولوژی گرفته تا پزشکی و روان‌شناسی، پی‌برده و نتایج آن را همه‌روزه تجربه می‌کند و به‌ناچار می‌پذیرد. اما در عرصه علوم اجتماعی، که موضوع شناخت پدیده‌های بسیار پیچیده‌تری هستند، ظاهراً محدودیتی برای علم خود قائل نیست و مشکلات و ناکامی‌ها را در این زمینه بیشتر به‌صورت مسائل فنی و کاملاً قابل حل ارزیابی می‌کند. اساس فکر مهندسی اجتماعی، روی همین ارزیابی نادرست ذهن عامیانه قرار دارد، که از پذیرفتن یکی از مهم‌ترین اصول معرفت یعنی محدودیت شناخت بشری طفره می‌رود. البته ناگفته نباید گذاشت که تکنوکرات‌ها منافع گروهی خود را در گرو مقبولیت همین اندیشه مهندسی اجتماعی می‌بینند و بدین سبب با ادعاهای در واقع بی‌اساس اما به‌ظاهر فنی و علمی، نقش مهمی در گمراهی اذهان عمومی، که امکان سنجش علمی این ادعاها را ندارد بازی می‌کنند. واضح است که این مشکل در جوامع توسعه‌نیافته با شدت و اهمیت بیشتری بروز می‌کند، چراکه در این جوامع، اذهان عامه و حتی بخش مهمی از نخبگان سیاسی و روشنفکران، به‌علت پایین بودن سطح علمی و فقدان اندیشه نقادانه، به‌راحتی در دام مهندسی اجتماعی گرفتار می‌شوند.» (همان: ۲۰۱)

علاوه بر مدل توسعه بیرونی، برخی دیگر سیستم مدیریتی را علت مساله‌دار بودن نهاد علم در

ایران می‌دانند:

«یکی از مهمترین موانع رشد علمی کشور، نامتناسب بودن ساختار مدیریت حوزه‌های علوم، تحقیقات و فن‌آوری است. تعدد مراجع تصمیم‌گیری در سطح سیاستگذاری کلان، موجب چندپارگی

آموزش عالی در بخش‌های دولتی و غیر دولتی، افت کیفیت و کاهش بهره‌وری شده است.» (جعفر توفیقی، (وزیر سابق علوم)، ۱۳۸۱)

«کارکرد امروزین علم در جامعه ما کارکرد دکوراتیو و تولید مدرک و سرگرم کردن جوانان است. هنوز برای علم یک سازماندهی و برنامه‌ی جامع وجود ندارد. دانشگاه‌ها که می‌بایست مرکز پیشرفت علم کشور باشند و قاعدتا انتظار می‌رود باهوشترین جوانان به‌آنجا فرستاده شوند، به‌دست افرادی با مدیریت ضعیف سپرده می‌شود. در شرایطی که سیاست‌بازی و روش جمهوری پسرخاله در جامعه حاکم است، رؤسای انتصابی دانشگاه‌ها بیشتر ماهیتی سیاسی خواهند داشت و این ضمانت وجود ندارد که همیشه از بین بهترین اساتید باتجربه برگزیده شوند. با روند بی‌کنترلی و آشفتگی در جامعه، روزبه‌روز این خطر بیشتر می‌شود که دانشگاه‌ها محل کارزار و تاخت و تاز گروه‌های سیاسی گردد، ماهیت خود را به‌عنوان محل تولید علم از دست بدهند.» (رفیع‌پور: ۱۳۸۳: ۸۳)

«با توجه به اینکه الگوی توسعه و مدیریت و برنامه‌ریزی دانشگاه‌ها در کشورهای صنعتی در حال دگرگونی است و الگوهای مدیریتی ارائه‌شده، خواه ناخواه بر وضعیت علم در کشورهای جهان سوم، از جمله کشور ما اثر خواهد گذاشت و وضعیت آنها را بحرانی‌تر خواهد نمود، آیا دانشگاه‌های ما می‌توانند با همین ساختار فعلی هدایت شوند؟ چه مشکلاتی پیش رو خواهند داشت؟ و آیا خواهند توانست برای مشکلات کشور راه‌حل نظری ارائه کنند؟» (یمنی، ۱۳۸۲: ۱۶)

«به‌موازات رشد و توسعه آموزش عالی در سال‌های پس از انقلاب، مسائل و مشکلات آن نه تنها تخفیف نیافت، بلکه افزون شد.» (خلیجی، ۱۳۷۶: ۸۳) «به‌نظر می‌رسد آموزش عالی بیش از حد تصمیم‌گیرنده یا مدعی تصمیم‌گیری دارد، جریان موازی موجود در آموزش عالی، نحوه اداره‌کردن دانشگاه‌ها و قوانینی که در حال حاضر در دانشگاه‌های ما موجود است، مناسب اداره‌کردن یک دبیرستان بزرگ هستند و باید در قوانین و مقررات دانشگاه بازنگری شود.» (عارف، ۱۳۷۶: ۲۴۶)

«برای کارهای پژوهشی در ایران، برنامه درازمدت وجود ندارد و پژوهش‌ها توسط افراد منفرد صورت می‌گیرد، کندی جریان انتشار کتاب، بار سنگین تدریس برای پژوهشگران و اساتید دانشگاه، عدم وجود رابطه نظام‌مند میان مراکز تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و موسسات اجرایی، از دیگر چالش‌های نهاد علم در ایران هستند.» (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۶: ۶۳۳)

در سال‌های اخیر بررسی‌های زیادی بر روی ملاک‌های سنجش و ارزیابی کیفیت آموزش عالی صورت گرفته است، که خود این توجه، نشان از وجود پرسشی درباره عملکرد نهاد علم دارد. یکی از پاسخ‌ها به نحوه ارزیابی کیفیت مراکز دانشگاهی، تعداد مقالات چاپ‌شده در مجلات معتبر علمی است. «آمارها حکایت از بهترشدن وضعیت پویایی علمی در برخی رشته‌ها مانند فنی و مهندسی و علوم پایه و پزشکی دارد، اما در علوم انسانی وضعیت تغییر چندانی نکرده است و ما در این علوم با رکود و

وضعیت بحرانی مواجه هستیم، چنان که با وضع قوانینی در خصوص الزام هیات علمی به چاپ مقالات در مجلات ISI نیز وضع این علوم به مراتب بدتر شده است. به دلیل مشکل بودن نگارش مقالات علوم انسانی به زبان‌های دیگر در مقایسه با سایر رشته‌ها، رشته‌های علوم انسانی جایی در مقالات معتبر خارجی ندارند و مجلات داخلی هم با مشکلات فراوانی روبرویند و حتی اگر از نظر محتوی، شرایط احراز ISI را داشته باشند به موقع چاپ نمی‌شوند و نیز به ابزاری برای فساد در حوزه علم تبدیل شده‌اند و نه تنها به ارتقاء علمی کشور کمکی نمی‌کنند که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، چراکه اگر ساختارها فراهم نباشد و زمینه مساعد نباشد، اجبار کردن بیجا موجب فساد می‌شود و عملاً هم این اتفاق افتاده است.» (معیدفر، ۱۳۸۴)

فرار مغزها یکی از نشانه‌های عینی‌ای است که اغلب افراد برای بحث از مشکلات نهاد علم در ایران به آن اشاره می‌کنند:

«یکی از نشانه‌های معیوب بودن سیستم علمی در ایران مهاجرت بهترین جوانان تحصیل کرده دانشگاه‌های ایران است. مهاجرت مغزها از ایران از سال ۷۷ شتاب بیشتری گرفته و در حال حاضر براساس آمارهای سازمان‌های جهانی، ایران بالاترین میزان مهاجرت نخبگان را در میان کشورهای در حال رشد دارا می‌باشد و سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر از تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های ایران، در جستجوی زندگی بهتر به دیگر کشورها مهاجرت می‌کنند.» (مجله شهروند، تابستان ۸۷)

«بسیاری از روشنفکران و رجال سیاسی در عصر قاجار، از جمله مرحوم دهخدا، علت عقب ماندگی ایران را نداشتن دانشمند می‌دانستند و علت نداشتن دانشمند را نرسیدن اولیاء امور به لزوم وجود علما و دانشمندان در مملکت عنوان می‌کردند. اما این نوع پاسخ به مساله در حال حاضر دگرگون شده است، به طوری که امروزه می‌دانیم در ایران تعداد دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و متخصصان رشته‌های مختلف دانشگاهی نه تنها کم نیست بلکه فراتر از نیاز کشور می‌باشد، آمار فرار مغزها خود مویذ این امر است، افرادی، حتی با درجه علمی و ضریب هوشی متوسط به غرب مهاجرت می‌کنند، در خارج از ایران مورد استفاده قرار می‌گیرند و این نشان می‌دهد که کشورهای غربی یک سیستم کارای علمی دارند که می‌توانند حتی از مهره‌های درجه دوی ما استفاده کنند.» (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۱۴)

«در واقع در سال‌های اخیر تعداد دانشجویان راه یافته به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با شتاب زیادی افزایش یافته است و این مساله نه تنها کمکی به رشد علمی، تامین متخصصین مورد نیاز در داخل و حل بحران بیکاری و ... نکرده است بلکه بر مشکلات آشفته بازار علم و آموزش در این کشور افزوده است. وضعیت اساتید از این بهتر نیست، چرا که حتی دانشگاه‌ها، تعداد اساتید را به عنوان یک معیار مسابقه توسعه ظاهری به کار می‌گیرند و لذا در آینده اساتید دانشگاه‌ها، فقط از نظر تعداد و کمیت با دانشگاه‌های غربی قابل مقایسه خواهند بود.» (همان: ۷۳)

«بر طبق نظریه اجتماعات پژوهشی "میر و مرسی"، دانش، در یک فرایند گروهی، با شکل‌گیری مناسبات منحصر به فرد، خلق و تولید می‌شود. این مناسبات از آن جا که در پیوند با مجموعه‌های انسانی و تکنولوژیک خاص متولد می‌شوند، موجب می‌شوند اجتماعات پژوهشی قابل مشابه‌سازی نباشند. در نتیجه پژوهشگران در صورت فقدان شکل‌گیری این مناسبات، به سمت فضاها و مجامع علمی بیرون کشانده می‌شوند تا هویت خود را حفظ کرده و استمرار بخشند. از این اجتماعات برخی به دانشکده نامرئی و برخی دیگر به جوامع اجتماعی - شناختی، تعبیر کرده‌اند.» (ذاکرسالحی، ۱۳۸۶)

«در یک جمع‌بندی، آن دسته از مشکلات نهاد علم در ایران که تسریع‌کننده فرار مغزها از این کشور می‌شود عبارتند از: ساختار مدیریتی ناکارآمد، پایین بودن درآمد نخبگان در مقایسه با گروه‌های پول‌ساز، عدم احترام به آزادی‌های فردی و منزلت علم و علما، عدم ثبات سیاسی کشور و عدم قانون‌گرایی، عدم حاکمیت شایسته‌گزینی، عدم ارتباط میان دانشگاه‌ها و دستگاه‌های اجرایی و صنعتی، عدم وجود بانک‌های اطلاعاتی موثق و بومی، عدم توسعه قلمرو شغل و غنی‌سازی شغلی و گردش شغلی متناسب با رشته‌های دانشگاهی، عدم ارزشیابی از عملکرد صحیح کارکنان بخش‌های علمی و آموزشی، پایین بودن سطح رضایت شغلی کارکنان متخصص، وجود روحیه فردگرایی و عدم تمایل به کار گروهی، احساس از خودبیگانگی در دانشمندان جوان و پایین بودن کنشگری اجتماعی آنان، پایین بودن درک متقابل بین پژوهشگران و نخبگان با سیاستمداران جامعه، عدم وجود هنجارهای اجتماع علمی، میان دانشمندان از قبیل: بی‌طرفی، شک سازمان‌یافته، عام‌گرایی و اشتراک‌گرایی.» (ذاکرسالحی، ۱۳۸۶)

به‌طور کلی می‌توان گفت «نظام علم در ایران در تولید دانش اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نقشی را که باید، ایفا نمی‌کند در نتیجه باید تغییرات بنیادی در آن ایجاد شود و خود این پدیده مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. آنچه مسلم است ما نمی‌دانیم که در ۱۵۰ سال گذشته چه کرده‌ایم و جامعه پاسخ پرسش‌های خود را از آکادمی می‌خواهد.» (توفیق، ۱۳۸۶)

۳. اهداف پژوهش

با توجه به مشکلات فراوانی که نهاد علم در ایران امروز با آن دست به‌گریبان است، هدف از اجرای این پژوهش ریشه‌یابی مشکلات این نهاد با بررسی لحظات آغازین شکل‌گیری آن در ایران می‌باشد. در دورانی که اولین گام‌ها برای تاسیس نهاد علم در ایران برداشته شد، یعنی نیمه دوم قرن سیزدهم شمسی، ایران تحولی گسترده را در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تجربه نمود، به‌گونه‌ای که فرد ایرانی پس از این دوران؛ نسبت اندکی با فرد ایرانی پیش از این دوران دارد و می‌توان از این مقطع به‌عنوان دوران گسست و چرخشی بزرگ در تاریخ ایران یاد نمود. شناخت دگرگونی‌های اجتماعی و

گسست‌های تاریخی، نیازمند شناخت اندیشه‌های کارگزاران تغییر است و باید در پی معناهای ذهنی‌ای باشیم که سوق‌دهنده کنش کنشگران تاریخ‌اند. در نتیجه جهت فهم تجربه مدرنیته این افراد و پاسخ به این سؤال که آنها چگونه با علم جدید مواجه شدند و به‌تامل درباره مقولات جدید پرداختند، تحولات درون گفتمان شکل‌گرفته و نیز عناصر برون‌گفتمانی که در این دوره تاریخی بر گفتمان مورد نظر اثر گذاشته و اثر پذیرفته‌اند، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

هدف، ارائه گفتمان شکل‌گرفته درباره علم جدید در عصری است که به‌واسطه حوادث بین‌المللی و تغییرات جهانی، گسستی در تاریخ ایران به‌وجود آمد و همزمان نقد شرایط نهاد علم در ایران امروز. آنچه تصویر ما از زمان حاضر و موقعیت کنونی ما را می‌سازد، تصویری است که گفتمان شکل‌گرفته از نیازها به‌علم جدید در ۱۰۰ سال اخیر بدان جهت داده است. در صورتی که روشن شود که علم موجود بر پایه نگاهی ساده‌انگارانه و ابزارگرایانه به‌علم اروپایی در ایران پای نهاده و نهادینه‌شده است و بر همین اساس از توجه به‌مبانی زایش علمی غفلت گردیده و این نوع نگاه پیوستگی غیرقابل انفکاک با دوره و عصری خاص دارد، لزوم بازنگری در نحوه استفاده از علوم اروپایی و نیز ضرورت طرح پرسش‌هایی متناسب با زمانه کنونی روشن‌تر می‌گردد.

در بررسی نهاد علم، پژوهش حاضر نه از منظر شکل‌گیری آکادمیک رشته‌های دانشگاهی و ساختارهای آموزشی، بلکه در چارچوب گفتمانی تحلیل خود را انجام خواهد داد. در نتیجه توجه ما به‌فرآیندی خواهد بود که طی آن، به‌مرور علوم جدید و به‌ویژه علوم انسانی در ایران تحت تاثیر ساخت گفتمانی مورد نظر به‌شکل کنونی درآمده است.

گفتمان به‌وسیله گفتمان‌های پیشین شکل می‌گیرد و گفتمان شکل‌گرفته، مسیر گفتمان‌های آتی را شکل می‌دهد، با پذیرفتن چارچوب نظری تحلیل گفتمان استعماری و یاری‌گرفتن از قواعد آن و قراردادن سئوالاتی در برابر متن، می‌توان نتایجی که از چنین گفتمانی حاصل می‌شود پیش‌بینی نمود و با به‌دست آوردن نظم گفتمان علم و مشخص کردن نقاط کانونی و پیش‌فرض‌ها، وقته‌ها و سکوت‌ها در این گفتمان و تفسیر آن، می‌توان نقاط ضعف نگرش ما نسبت به‌علم جدید و تبعات آن برای نظام علم کنونی را مورد مطالعه قرار داد.

به‌ویژه مورد نظر ما، دقت در نحوه نگرش به‌مبانی علم جدید می‌باشد. درباره مبانی سکوت شد، درباره علوم انسانی پیش‌فرض‌هایی وجود داشت و وضعیت کنونی علوم انسانی و رکود تولیدات علمی در این رشته‌ها در مقایسه با سایر رشته‌های دانشگاهی نتیجه ادامه چنان نگرشی درباره علم است. جایگاه علم در ایران اساساً تغییر ماهوی پیدا نکرده و همان چیزی است که در آن مقطع بوده است. هدف در پژوهش حاضر، یافتن ریشه مشکلات برای رسیدن به‌راه حل آنها است، در واقع می‌خواهیم با

نگاهی انتقادی به تحول گفتمان علم جدید در ایران، به ریشه مشکلاتی که نهاد علم امروزه با آنها دست به گریبان است بپردازیم.

با وقوف به چیرگی گفتمان شرق شناسی در نخستین مواجهه ما با غرب و به مدد نگاهی نو به غایبین تاریخ، می توانیم به امکان فهم تجربه مدرنیته خودمان نزدیک شویم. با بررسی گفتمان شکل گرفته حول علم جدید اروپایی، در مقطع ورود آن به ایران، می توان به گوشه ایی از تاریخ ناگفته در این خصوص دست یافت. با بررسی این گفتمان از منظر فوکویی و تحلیل روابط قدرت و علم در شکل گیری نگاهی ساده انگارانه و ابزارگرایانه به علم، می توان به واکاوی نظام تولید دانش در ایران پرداخت. نقطه عزیمت پژوهش حاضر بررسی تجربه تاریخی ما از رویارویی با نهاد جدید علم غربی و چگونگی فهم این پدیده از منظر تحلیل گفتمان است، تا با کمک به فهم پیچیدگی های این رویارویی، گامی کوچک در جهت فراهم کردن ماده خام مورد نیاز مطالعه های آتی بر روی شکل گیری نهاد علم در ایران و سیر تکوین آن برداشته شود.

به طور خلاصه هدف از انجام تحقیق حاضر عبارت است از:

- کمک به فهم تجربه مدرنیته ما با تحلیل گفتمان مسلط بر نخبگان این دوره درباره علم جدید.
- ذکر شرایط برون گفتمانی موثر بر این گفتمان.
- ریشه یابی مشکلات نهاد علم در ایران با رجوع به مقطع تاریخی ورود علم جدید به این کشور
- ریشه یابی علل رکود علوم انسانی و عدم توجه به این علوم در بدو ورود نظام جدید علم به

ایران

۴. پیش فرض های پژوهش

ایرانیان در دوران قاجار، با گسترش تماس ها با غرب، درگیر سؤال از هویت خود شدند. اولین کسانی که با این پرسش درگیر شدند دیوان سالارانی بودند که به علت نیمه استعماری شدن ایران، جایگاه خود را از دست دادند و در نتیجه اراده معطوف به قدرتشان آنان را متوجه نهاد علم و آموزش فنون و علوم غربی برای جبران عقب ماندگی مان گرداند. به علت اینکه روشنفکران اولیه دستی در سیاست هم داشتند، تفکیک حوزه های قدرت- دانش از همان ابتدا ناممکن شد. «ساختار نهاد علم و همچنین اغلب پژوهش های انجام گرفته در ایران، در پاسخ به نیاز نظام سیاسی تعریف می شوند و در نتیجه سئوالات علمی از بیرون نهاد علم بر آن تحمیل می شوند.» (توفیق، ۱۳۸۸)

گروهی از روشنفکران ایرانی مانند قائم مقام و امیرکبیر، در نیمه قرن نوزدهم پرسشی را طرح کردند که هنوز هم تمامی کارهای ما ذیل آن پرسش انجام می شود و از جمله تولید دانش. پرسش مذکور

عبارت از این است که ایران کشوری عقب مانده است و ما چگونه می‌توانیم در چارچوب فرآیند مدرنیزاسیون به‌کشوری توسعه‌یافته تبدیل شویم. در نتیجه این پرسش بنیادین، دولت مدرن و سایر نهادهای مدرن پدید می‌آیند و گفتمانی شکل می‌گیرد که بنیان و اساس تمامی سیاستگذاری‌های ماست. «به‌یک معنا در آن مقطع نوعی از دانش پدید می‌آید که در خدمت نوعی از قدرت که هنوز شکل‌نگرفته، قرار می‌گیرد. بنابراین رابطه مستقیمی میان دانش و قدرت وجود دارد؛ دانشی که صرفاً آکادمیک نیست. دانشی است که به‌گفتمان تبدیل می‌شود و تحولات ساخت قدرت را رقم‌زده و متقابلاً تحولات در ساخت قدرت بر حوزه تولید دانش تاثیر می‌گذارد. در این رفت‌وآمد است که نظام دانشگاهی ما شکل می‌گیرد.» (توفیق، ۱۳۸۸)

نگاه ما به‌علم جدید ابزارگرایانه بوده است و دریند تامل درباره مبنای نظری آنها نبوده‌ایم و تنها به‌واردکردن محصول علم اکتفا گردید و تفاوت ماهیت علوم جدید با علوم سنتی مورد پرسش واقع نگردید. در برابر شرایط جدیدی که از بیرون تحمیل شد، ما فاقد ابزار شناختی مناسب از خود بوده‌ایم و با واردکردن علم غربی هم، با عدم توجه به‌مبانی، راه را برای شناخت خود باز نگذاشتیم. چنین تصور می‌شد که ما می‌توانیم چیزی که رسیدن به‌قافله تمدن را ممکن می‌سازد، از موطن آن به ایران منتقل کنیم و نتیجه این شد که نهاد علم در ایران تا به امروز از ایفای کارکرد خود ناتوان است و به‌تولید علمی دست نمی‌یابیم.

گفتمان غالب آن دوره، ملی‌گرایی بود که از یک طرف به‌گذشته باستانی ایران افتخار می‌کند و از طرف دیگر علم غربی را برای جبران فاصله‌ایی که دوران انحطاط می‌نامند و طی کردن مسیر طبیعی تمدن، آنگونه که در غرب اتفاق افتاد می‌خواهند. این گفتمان در ابتدا در میان مردم مورد توجه واقع نشد اما با اجرای سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاخان لایه اجتماعی رو به‌رشدی را به‌وجود آورد که پایگاه اجتماعی گفتمان ملی‌گرایی را تحکیم نمودند.

در مجموع در در نوشتار حاضر مساله بدین صورت پروبلما تیزه شده است:

- ۱- شکست از روسیه بر خودآگاهی ایرانیان اثر مهمی به‌جا گذاشت و تامل در علل این شکست در نهایت منجر به شکل‌گیری ضرورت متمدن شدن و وارد کردن علم جدید گشت.
- ۲- نگاه ما به علم جدید، نگاهی ساده‌انگارانه و ابزارگرایانه است.
- ۳- درباره علم سنتی و نسبتی که می‌توانست با علم جدید برقرار کند سکوت شد.
- ۴- علم از ابتدا توسط سیاستمداران وارد شده و نهادینه گشت و در نتیجه تفکیک حوزه‌های دانش و قدرت از ابتدا غیرممکن شد.
- ۵- علم جدید در تقابل با اعتقادات مذهبی فهم شد و این امر راه را بر بررسی مبانی علم بست.
- ۶- درباره مبانی علم جدید اروپایی سؤال نشد.

۷- گفتمان روشنفکران آن دوره ذیل نظم گفتمان استعماری قرار داشت.

۵. پرسش‌های پژوهش

در سطح توصیف

- چه تحولاتی سبب رسیدن به ایده ضرورت واردکردن علم جدید شد و چه کسانی و چرا سؤال برایشان مطرح شد؟ (نحوه شکل‌گیری ایدئولوژی)
 - نحوه تکوین گفتمان علم در ایران چگونه بود؟ (مابین تاسیس دارالفنون و دانشگاه تهران، چه تحولاتی در نگرش به علم جدید رخ داد؟)
 - نگرش نخبگان نسبت به رشته‌های مختلف دانشگاهی چه بود؟ (آیا برای برخی اولویت قائل بودند؟ به چه دلیل؟)
 - آیا از مبانی علم جدید غربی صحبت شده است؟
 - این افراد علم جدید را با چه صفاتی توصیف کرده‌اند؟
 - چه نسبتی میان علم جدید غربی و علم سنتی ایران برقرار می‌دانستند؟ (آیا عقلانیت علم جدید را در تناقض با فلسفه آن دوره فهم می‌کردند؟)
- در این قسمت سئوالات جزئی‌تری برای رسیدن به جواب سئوالات فوق، باید پاسخ داده شوند که در قالب روش تحلیل گفتمان می‌گنجد و در بخش روش تحقیق بدان‌ها اشاره خواهد شد.

در سطح تبیین

- گفتمان شکل گرفته و این نوع درگیر شدن با موضوع چه پیامدهایی داشته است؟
- گفتمان شکل گرفته به‌ویژه چه تاثیری در آینده وضعیت علوم انسانی در ایران داشته است؟
- این گفتمان امکان ایجاد چه عناصری در نهاد علم را تسهیل و از شکل‌گیری چه عناصر جلوگیری می‌کرده است؟

۶. تعریف برخی از مفاهیم

- **روشنفکر:** «به پیروی از سقراط و افلاطون می‌توان روشنفکر را وجدان خرده‌گیر هر جامعه‌ای دانست. نیاز به جست و جوی حقیقت و تفاوت گذاشتن میان دانایی و باور، در گرو وجود گروهی است که با چشمان یک فرد بیگانه به چیزها بنگرد. این بیگانگان همیشگی، گاه به این مساله علاقمند می‌شوند که هویت، ارزش، و فرهنگ چگونه به وجود می‌آید و از فرد و یا جمعی به فرد یا جمعی دیگر منتقل می‌شود. ماکس وبر روشنفکران را گروهی می‌داند که به علت ویژگی‌شان دسترسی خاصی به دستاوردهای معینی دارند، که ارزش‌های فرهنگی تلقی می‌شوند و بنابراین رهبری یک جامعه فرهنگی را به دست می‌آورند. کارل مانهایم نیز روشنفکران را یک قشر بی‌طبقه و از نظر اجتماعی ناوابسته می‌داند که ادعای سرپرستی فرهنگی را دارند. ادوارد شیلز روشنفکران را کسانی می‌داند که به ارزش‌های نهایی می‌پردازند و در یک جهان بی‌قیدتر زندگی می‌کنند. الوین گلدنر روشنفکران را یک جماعت گفتاری می‌داند که یک فرهنگ گفتمان انتقادی را رواج می‌دهند. هوفشتاتر روشنفکر را کسی می‌داند که بررسی می‌کند، به تفکر می‌پردازد، تردید می‌کند، نظریه می‌سازد، و نیروی تخیل خود را به کار می‌اندازد. و سرانجام ادوارد سعید یک روشنفکر را چنین تعریف می‌کند: «فردی که استعداد آن را دارد که یک پیام، نظر، نگرش، فلسفه یا عقیده‌ای را به مردم و برای مردم باز نمود، مجسم و بیان کند.» (بروجردی، ۱۳۷۷: ۳۹) «روشنفکری که اندیشه او به منزله گفتمان بررسی می‌شود، فردی است که در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فلسفی خلاقیت داشته، به تولید فکر پرداخته، اندیشه خود را برای عملی شدن برخی دگرگونی‌ها و حل مشکلات جامعه عرضه کرده و به نقد وضع موجود می‌پردازد و ضمناً تا حدودی از نظام سیاسی استقلال شغلی دارد.» (سرای، ۱۳۸۱)

- **نخبگان:** «اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تاثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند و یا به وسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجانی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای موثر واقع می‌شوند.» (گی‌روشه، ۱۳۶۶: ۱۲۱) در نتیجه در همه‌جای پژوهش حاضر، مراد از ایرانیان و یا کنشگران تاریخی، نخبگان سیاسی، علمی و روشنفکران ایرانی هستند که کارگزار کنش تاریخی و تغییر اجتماعی منتهی به آن در ایران می‌باشند.

- **تجدد:** «مارشال برمن چهار ویژگی اساسی عصر تجدد را چنین برمی‌شمارد:

۱- تجدد یک پدیده منحصر به فرد اروپایی است.

۲- تجدد شکل نوینی به دوگانه سنتی جهان عین و ذهن بخشید.

۳- انقلاب بورژوازی با پرده برداشتن از توهمات مذهبی و سیاسی، انتخاب‌ها و امیدهای تازه‌ای را آشکار ساخت.

۴- بورژوازی نه تنها اقتصاد بازار آزاد را در پی داشت، بلکه آزادی داد و ستد و جست و جوی بهترین معامله را، علاوه بر کالاها، در زمینه عقاید، انجمن‌ها، قوانین و سیاست‌های اجتماعی نیز فراهم آورد. (بروجردی، ۱۳۷۷: ۲۱) «آنچه در فلسفه سیاسی به عادت، تجدید نامیده شده است در واقع همین فلسفه سیاسی جدید است که بی‌آنکه به صرف نوگرایی و نوسازی فروکاسته شود، تفکری است در ماهیت و طبیعت دوران جدید و لوازم و الزامات آن.» (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۰)

- **کنش تاریخی:** «در جریان یک تغییر اجتماعی، به مجموعه‌ای از فعالیت‌های افراد یک جامعه که تغییرات اجتماعی را به حرکت درآورده، تشدید و یا کند می‌کنند و یا حتی مانع روی دادن آن می‌شوند، کنش تاریخی گفته می‌شود.» (گی‌روشه، ۱۳۶۶: ۳۱)

- **کارگزاران تغییر:** «اغلب، افراد، گروه‌ها و یا دستجات در کنش تاریخی نقش دارند و فعالانه در یک لحظه معین در جهت‌گیری یک جامعه موثر واقع شده و تاریخ را رقم می‌زنند و به ندرت اتفاق می‌افتد که تمام افراد یک جامعه در کنش تاریخی نقش داشته باشند. اشخاص و گروه‌هایی که تغییر را وارد می‌کنند، از آن استقبال می‌کنند و یا با آن به مخالفت برمی‌خیزند، کارگزاران تغییر هستند. کنش این افراد خاصیت کنش تاریخی را دارد، یعنی از هدف‌ها، تمایلات، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌هایی نشأت می‌گیرد که بر آینده جامعه اثر می‌گذارد.» (گی‌روشه، ۱۳۶۶: ۳۳)

- **ساده‌انگاری:** بی‌توجهی به مبانی، بی‌توجهی به نسبت علم جدید و علم سنتی، منابع پشت پرده واردکنندگان و تناسب علم با جامعه

- **ابزارگرایی:** ورود علم توسط سیاستمداران به منظور تحکیم قدرت، ایجاد نهادهای غربی به کمک آموزش دیدگان نهادهای علمی جدید، مقابله با دشمنان با روش‌های کارآمد جدید. در واقع علم بر خلاف غرب در ایران غیرسیاسی نبود. کسانی که در غرب به علم نگاهی ابزارگرایانه داشتند معتقد بودند که عالم علوم در بند این نیست که مقوله‌هایی را انتخاب کند که درخور واقعیت باشند، آنچه او را راه می‌اندازد برایش ارزنده است. او به علم همچون یک ابزار می‌نگرد، یعنی ابزاری که می‌توان به کمک آن، با محاسبه و پیش‌بینی طبیعت را تسخیر کرد. اما به اعتقاد پوپر ما در عالم انسانی در بند آنیم که سخنی را که می‌گوییم راست باشد و تعلق خاطر ما در آنجا سلطه و تسخیر نیست بلکه فهم است. یعنی هر کامیابی در عمل، خود مستند به بهره‌ای است که از صدق برده است. پوپر می‌گوید ما در درجه نخست در علم طالب صدق و حق هستیم.

- **گسست و انقطاع:** معنایی که در تمام متن از گسست مراد شده است همان معنای مورد نظر فوکو در تبارشناسی است. «تبارشناسی در پی تداوم و پیوستگی میان رویدادها و وقایع نیست، بلکه

می‌کوشد گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روندهای تاریخی- اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته کشف کند. به‌دیگر سخن، آنجا که پژوهندگان سنت‌گرا به‌دنبال پیشرفت و ترقی و جدیت در جست‌وجو هستند، تبارشناس چیزی جز بازیچه و تکرار نمی‌بیند. فوکو عدم تداوم و گسست را اصول موضوعه‌ی تحقیق خود قرار داده و به‌ویژه در «نظم اشیاء» پیوسته کوشیده است این گسست را در تجربه تاریخی انسان غربی به‌اثبات برساند. در واقع اصل گسست به‌فوکو امکان داد تا ساختار و سامان هر دوره را به‌دقت بررسی کند و نقاط تفکیک و تمایز هر دوره را به‌روشنی نشان دهد.» (ضمیران، ۱۳۷۸: ۳۸ و ۴۶)

- **ایدئولوژی:** واژه ایدئولوژی به کارهای کارل مارکس برمی‌گردد و هم اکنون نیز مفهوم ایدئولوژی را گرایش‌ها متاثر از مارکسیسم مورد استفاده قرار می‌دهند. مفهوم ایدئولوژی در پدیده‌های اجتماعی به معنای آن است که قلمرو ایده‌ها یا فرهنگ، در کلیت آن، و ایده‌ها یا فرهنگ سیاسی به طور خاص، از قلمرو اقتصاد متاثر می‌شود و آنچه یک ایده را ایدئولوژیک می‌کند، این حقیقت است که آن ایده چگونه منافع طبقه مسلط را برآورده می‌نماید. در سال‌های اخیر تحت تاثیر نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی، بسیاری از محققان، درصدد به‌کارگیری روش‌های زبان‌شناختی و روش تحلیل گفتمان در تئوری ایدئولوژی برآمدند. آنها امیدوارند از این طریق بتوانند آنچه سبب تحول دوران قلمرو ایدئولوژی می‌شود مورد بررسی قرار دهند و از این طریق به پاسخ این سؤال نزدیک شوند که ایدئولوژی مسلط در یک جامعه گونه شکل می‌گیرد. (Oxford Dictionary: 1997) ایدئولوژی الگویی از عقاید (شعور عام) است که ادعا می‌کند ساختار اجتماعی و فرهنگی گروهی اجتماعی یا جامعه را توضیح می‌دهد و به آن مشروعیت می‌بخشد. ایدئولوژی کارکردی القایی دارد و جمع را واردار به عمل می‌کند و یا لاقابل آنها را با فراهم نمودن هدف‌ها و وسائل هدایت می‌کند.

- **شعور عام:** آنتونیو گرامشی تمایز اساسی‌ای میان فلسفه و شعور عامه - دو سطحی که ایدئولوژی در آن عمل می‌کند- قائل شد. اولی بسط تخصصی یک موقعیت خاص است و شعور عام آگاهی عملی، هر روزه و عمومی بشر است. بسیاری از ما شعور عامه را به عنوان آنچه بدیهی است و برای همه یکسان است و یا آنچه نرمال است می‌دانیم. در واقع شعور عامه، بخش بسیار متناقض باورهاست که عناصری را از دوران پارینه‌سنگی و عناصری از علوم بسیار مدرن را همزمان در درون خود دارد، پیش‌داوری‌هایی از تمام دوران‌های طی شده تاریخی در سطح محلی و بیش‌هایی درباره آینده بشر. شعور عامه در نتیجه ملقمه‌ای است از عقایدی که در آن آگاهی عملی توده‌های مردم واقعا شکل می‌گیرد. (Loomba, 2005: 30)

- **بحران:** از طب یونانی گرفته‌شده و عموماً در ذهن یک وضعیت غیرعادی، اضطرابی و وحشت‌انگیز مصیبت‌بار و خشونت‌آمیز و سرنوشت‌ساز را تداعی می‌کند. لوسین پای شش بحران را